

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

فریبرز سنجرى
۱۴ نومبر ۲۰۲۱

مصاحبه پیام فدائی با رفیق فریبرز سنجرى درباره روزهای منتهی به قیام بهمن ۵۷ و تکوین تشکیلات چریکهای فدائی خلق ایران (بخش دهم)

توضیح پیام فدائی:

با اوج گیری انقلاب سال های ۵۶ و ۵۷ که آزادی زندانیان سیاسی در جریان آن، یکی از خواست های توده های میلیونی بپاخاسته بود، رژیم وابسته به امپریالیسم شاه که زیر ضربات انقلاب، آخرین نفس های خود را می کشید، مجبور به تن دادن به خواست انقلاب و آزادی زندانیان سیاسی از زندان های سراسر کشور گشت. در ۳۰ دی ماه سال ۱۳۵۷ آخرین دسته از زندانیان سیاسی از سیاهچال های رژیم شاه آزاد گشتند. به همین مناسبت مصاحبه ای ترتیب داده ایم با رفیق فریبرز سنجرى که در آن سال جزء آخرین دسته زندانیان سیاسی بود که از زندان آزاد شدند. در این مصاحبه به این واقعه و سیر پر شتاب رویداد ها در آن روزهای پر خروش انقلاب می پردازیم و به خصوص تلاشمان این است که برای روشنی افکندن بر گوشه ای از تاریخ پر فراز و نشیب آن دوره به ویژه برای نسل جوان، از چرائی و چگونگی جدائی رفقای معتقد به نظرات اولیه چریکهای فدائی خلق - که با نام رفیق مسعود احمدزاده شناخته می شود- از سازمان چریکهای فدائی خلق بعد از قیام بهمن جویا شویم و به خصوص دید واقعی تری از چگونگی تشکیل مجدد چریکهای فدائی خلق ایران و روندی که طی کرد، به دست آوریم.

پرسش: در صحبت قبلی مطرح کردید که مردم مبارز کردستان در طی یک جنگ سه ماهه، ارتش و پاسداران جمهوری اسلامی را شکست دادند و بعد آتش بس برقرار شد. شما از این امر به عنوان پیروزی خلق کرد نام بردید. آیا پس از پایان جنگ سه ماهه این خلق به اهداف خود رسید؟

پاسخ: برای پاسخ به این سؤال اجازه دهید هر چند مختصر به این موضوع بپردازیم که مردم مبارز کرد به چه دلیل دست به مقاومت در مقابل رژیم حاکم زدند؟ ببینید، کردستان در دوره شاه یکی از محروم ترین استان های کشور بود. من که در سال های ۶۰ در جریان شرکت در جنبش خلق کرد با زندگی مردم کرد به طور مستقیم آشنا شدم، به خصوص در روستاها شدت فقر و فلاکت این توده ها و محرومیت شدید آنها از بسیاری از نیازمندی های زندگی را از نزدیک با چشم خودم دیدم. روستائیان از ابتدائی ترین وسایل رفاه محروم بودند، از دارو و دکتر خبری نبود و وضع بهداشت بسیار اسفناک بود. خُب این مردم برای کسب حقوق خود، علیه ظلم و ستمی که بر آنان می رفت و زندگی بس دشواری

را به آنان تحمیل کرده بود به پا خاسته و با حمله به پادگان ها و مسلح کردن خودشان خواستار تغییر شرایط بسیار دردناک زندگی شان بودند. نیروهای مبارز و انقلابیون کرد تحقق خواسته های توده ها را در برخورداری مردم کرد از حق تعیین سرنوشت خویش می دانستند. برای این منظور حزب دموکرات کردستان ایران شعار "دموکراسی برای ایران، خودمختاری برای کردستان" را می داد. سایر نیروهای سیاسی هم همانطور که در "هیأت نمایندگی خلق کرد" مطرح شد حداکثر خواهان خودمختاری بودند و بر خلاف اتهامی که مرتجعین طرفدار خمینی به سازمانهای سیاسی کرد می زدند، آنها هرگز از جدائی از ایران سخنی بر زبان نمی آوردند.

روشن است که خلق کرد بعد از جنگ سه ماهه، به مطالبات خود دست نیافت. من به این دلیل از پیروزی این خلق پس از جنگ سه ماهه سخن گفتم که جمهوری اسلامی فکر می کرد با گسیل ارتش و سرکوب مردم به پا خاسته خیلی راحت جنبش توده ها را به خاک و خون کشیده و آنها را سرکوب خواهد کرد ولی در عمل، پیشمرگان خلق کرد رژیم حاکم را به عقب نشینی وادار نموده و ضعف قدرت دولتی را در مقابل یک خلق مسلح و مصمم به نبرد، به همه مردم ایران نشان دادند. ولی واضح است که پیروزی در یک نبرد به معنای پیروزی در جنگ برای رهائی نیست. مهمتر از همه ما نباید فراموش کنیم که تا ایران به مثابه یک کشور نومستعمره، تحت سلطه امپریالیسم قرار دارد و نظام سرمایه داری وابسته بر آن حاکم است دستیابی به حق تعیین سرنوشت برای خلق های تحت ستم ناممکن می باشد، دلیل اش هم این است که توده ها فقط در یک شرایط واقعاً دموکراتیک قادر به ابراز آزادانه اراده خود می باشند. اما تا زمانی که سیستم سرمایه داری وابسته بر جامعه حاکم است، دیکتاتوری آن هم از نوع خشن اش وجود خواهد داشت. بنابراین تحقق حق تعیین سرنوشت برای خلق های ایران به نابودی نظام سرمایه داری حاکم وابسته است؛ که این امر جهت مبارزات انقلابی مردم را تعیین می کند.

پیروزی در جنگ سه ماهه گرچه پیروزی مهمی برای خلق کرد و بقیه خلق های ایران بود، اما هنوز به معنای دستیابی به مطالبات اصلی نبود. در اثر این پیروزی ارتش و پاسداران مجبور به باز گشت به مراکز نظامی شدند و سازمان های سیاسی و پیشمرگان خلق کرد دوباره به شهرها باز گشتند. حضور نیروهای انقلابی مسلح در شهرهای کردستان، به طور طبیعی توده های هر چه وسیعتری را به جنبش خلق کرد متمایل نمود و سازمان های سیاسی پایه توده ای وسیعتری پیدا کردند. با آزاد شدن شهرها از سلطه جمهوری اسلامی امکان فعالیت علنی و نشر آگاهی انقلابی وسیعاً گسترش یافت. اینها دستاوردهای کمی نبودند. این شرایط به سازمان های سیاسی امکان می داد تا هر چه بیشتر نیروهای خود را سازمان دهند. در آن مقطع علاوه بر سازمان های کرد (حزب دموکرات کردستان ایران و سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران-کومه له) سازمان چریکهای فدائی خلق ایران از پشتیبانی وسیع توده ای در کردستان برخوردار بود، همچنان که در دیگر نقاط ایران هم همین وضع را داشت.

تو دهنی خلق کرد به خمینی و دارو دسته اش صرفاً به کردستان محدود نبود بلکه این پیروزی از نظر سراسری هم نمی توانست روحیه مبارزاتی توده ها در دیگر نقاط ایران را ارتقاء نبخشد. درست با تکیه بر چنین واقعیتی بود که ما چریکهای فدائی مطرح کردیم که مقاومت قهرمانانه خلق کرد در آن زمان پیروزی بزرگی برای همه خلق های ایران می باشد و تأکید کردیم که به همین دلیل هم خلق کرد حق بزرگی بر گردن سایر خلق های ایران دارد. جمهوری اسلامی هزینه گزافی چه به لحاظ نظامی و چه سیاسی در این جنگ پرداخت و از همه مهمتر چهره فریبکار و ضد مردمی خود را به عنوان یک رژیم سرکوبگر به همه مردم ایران نشان داد.

این امر که سازمان های سیاسی ای که از قدرت توده ای برخوردار بودند آیا توانستند از موقعیت خجسته پیش آمده حداکثر استفاده را بکنند و خود را برای نبردهای بعدی که با وجود جمهوری اسلامی اجتناب ناپذیر بود آماده کنند، یا

آنها با دل بستن به "الطاف" جمهوری اسلامی فرصت پیش آمده را از دست داده و خود را در شرایط بدتری قرار دادند، موضوعی است که باید به طور جداگانه به خصوص با بررسی چگونگی مذاکره "هیئت نمایندگی خلق کرد" با نمایندگان جمهوری اسلامی آشکار گردد. هیئت نمایندگی خلق کرد با حضور سه سازمان مهم آن زمان در کردستان، یعنی حزب دمکرات کردستان ایران، سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران-کومه له و شاخه کردستان سازمان چریکهای فدائی خلق ایران با سرپرستی ماموستا شیخ عزالدین حسینی شکل گرفت تا مذاکره با جمهوری اسلامی را پیش ببرد.

پرسش: می دانیم که سازمان شما یعنی "چریکهای فدائی خلق ایران" با عادلانه دانستن دفاع خلق کرد از حقوق خود و مبارزه برحقش با رژیم تازه به قدرت رسیده جمهوری اسلامی، در این جنبش شرکت داشت و در بحبوحه جنگ خلق کرد با ارتش و پاسداران جمهوری اسلامی فیلمی تهیه کرد که واقعیت این جنگ و صحنه های دلخراش آن را در معرض افکار عمومی قرار داد. کمی در این مورد توضیح دهید.

پاسخ: به جز شرکت نظامی پیشمرگان سازمان ما در جنگ با ارتش و پاسداران رژیم، در رابطه با مبارزات خلق کرد، در عرصه فعالیت های آگاهگرانه و تبلیغاتی، ما دو فیلم درست کردیم. فیلم اول "کردستان سنگر آزادگان" نام داشت که عمدتاً مربوط به مقاومت خونین مردم سنندج در نوروز سال ۵۸ در مقابله با یورش ارتش جمهوری اسلامی به این شهر می باشد. این فیلم تا حدی که ما امکان پخش آن را داشتیم در افشای جنایات جمهوری اسلامی در کردستان، داخل ایران و خارج کشور تاثیر خوبی بر جای گذاشت. ما در تهران و شهرهای دیگر ایران، هر کجا که می توانستیم این فیلم را نمایش می دادیم و تاثیر غیرقابل انکار آن در شناساندن چهره جنایتکار رژیم تازه روی کار آمده را بر روی مردم را شاهد بودیم.

بگذارید موردی که خودم شاهد بودم را در اینجا بازگو کنم. وقتی فیلم در تهران به دست ما رسید، از مادر سنجری خواستیم که خانواده شهدا که در زمان مبارزه علیه شاه روابط تنگاتنگی با همدیگر داشتند را به خانه خود دعوت کند تا این فیلم برای آنها نمایش داده شود. مادر سنجری این خواست را پذیرفت و خانواده هائی که فرزندان خود را در دوره شاه از دست داده بودند در خانه مادر سنجری جمع شدند. تماشای فیلم کاملاً همه را منقلب نمود و تاثیر زیادی در افشای جنایات جمهوری اسلامی در کردستان به جای گذاشت. بعد از نمایش فیلم مادر سنجری با استناد به صحنه های فیلم به محکوم کردن سیاست های جمهوری اسلامی در کردستان پرداخت. بحثی در گرفت و در این میان آقای شانه چی با جدیت به مخالفت برخاست. آقای شانه چی به عنوان یک تاجر با تفکرات ملی فرد سرشناسی بود. او در ضدیت با رژیم شاه درب خانه اش هموار بر روی برخی آوندها و از جمله همین خامنه ای باز بود و حال پس از سرنگونی رژیم شاه از خمینی طرفداری می کرد. خانم شانه چی چه در مراسم های تجلیل از شهدا و چه در جلوی درب زندان با مادر سنجری دوستی عمیقی پیدا کرده بود. دختر او زهره در ۲۸ اردیبهشت سال ۵۵ در درگیری با ساواک در رشت در صفوف سازمان چریکهای فدائی خلق به شهادت رسیده بود و پسرشان محسن هم سال ها در زندان شاه محبوس بود.

تماشای فیلم "کردستان سنگر آزادگان" با عقاید و احساسات آقای شانه چی که از خمینی حمایت می کرد، جور در نمی آمد؛ و پذیرش این امر که خمینی و دار و دسته اش مرتکب چنان جنایاتی در کردستان شده باشند برایش قابل هضم نبود. در نتیجه او اساساً منکر جنایات جمهوری اسلامی در کردستان شد و صحنه های فیلم و بمباران شهر سنندج را هم "غیر واقعی" قلمداد کرد. او مدعی بود که هیچ سند و مدرکی برای اثبات این امر وجود ندارد. در جریان بحث کار به آنجا رسید که حاج شانه چی برای پذیرش واقعیت بمباران مردم بیگناه کرد خواهان تکه هائی از خمپاره های زده شده یا بمب

های انداخته شده توسط ارتش و پاسداران در کردستان شد. این خواست البته با خنده حضار مواجه شد و با پاسخ های مادر سنجری که با مثال های مشخص نادرستی درخواست حاج شانه چی را آشکار می کرد، او دیگر تقریباً چیزی برای گفتن نداشت و بحث به نفع محکوم کنندگان جمهوری اسلامی تمام شد.

همانطور که در ابتدا گفتیم ما دو فیلم ساختیم که دومی "کردستان" نام داشت که در شرایطی که سازمان های سیاسی خلق کرد به کردستان عراق عقب نشسته بودند فیلم برداری شد. این فیلم ها هم به نوبه خود بیانگر آن بود که تشکیلات چریکهای فدائی خلق چه اهمیتی به همه ابزارها و روش های تبلیغ می داد و در شرایطی که از نظر امکانات واقعاً در مضيقه بود، نیروی قابل توجهی را صرف ساختن این فیلم ها نمود. با اینحال سازمان بزرگ به اصطلاح چریکهای فدائی خلق ایران دائماً علیه سازمان ما تبلیغ می کردند و ما را "انارشیت" و کسانی که گویا جز به سلاح به چیز دیگری نمی اندیشیم، معرفی می کردند.

پرسش: به نظر می رسد که تشکیلات شما با وجود این که ماهیت رژیم تازه روی کار آمده را ضد خلقی می دانست ولی سعی می کرد که از شرایط هرج و مرج یا شبه دموکراتیکی که بعد از قیام توده ها در ۲۱ و ۲۲ بهمن به وجود آمده بود استفاده بکند. این که توانست از زمینه موجود حداکثر استفاده را بکند یا نه مورد سوال من نیست. پرسش من این است که در آن شرایط شما در تهران چه کار می کردید. به خصوص که از صحبت های شما در قسمت های قبلی این گفتگو چنین برداشت می شود که بیشتر روابط تشکیلات در تهران زیر نظر شما بود و همچنین شما مسؤول بخش انتشارات بودید. آیا روابط تهران صرفاً حول امر انتشارات شکل گرفته و پیش می رفت یا کارهای دیگری هم انجام می شد؟

پاسخ: این که مسؤولیت بخش انتشارات در تهران با من بود درست است. اما فعالیت های متمرکز شده در تهران و مسؤولیت های من صرفاً کار انتشاراتی نبود و حوزه های مختلفی را در بر می گرفت. ما در تهران حدود چهار یا پنج هسته انتشاراتی داشتیم. که اعلامیه ها و تراکت ها و جزوات تشکیلات را چاپ و برای توزیع آماده می کردند و بالطبع به فعالیت های دیگر نیز می پرداختند.

در ضمن گرچه رفقای که در مازندران و کردستان فعالیت می کردند مراکز انتشاراتی خودشان را داشتند اما پخش و توزیع آنچه انتشار می یافت کلاً در تهران متمرکز بود. یعنی این مطالب باید به رفقای هوادار در تهران و شهرستان ها می رسید تا آنها را توزیع کنند. بیشتر فعالیت های این قسمت را رفیق محمد حسین خادمی انجام می داد که با من در ارتباط بود. این رفیق فراموش نشدنی در یورش سال ۶۰ جمهوری اسلامی به نیروهای انقلابی در جامعه، دستگیر و پس از شکنجه های وحشیانه توسط دژخیمان این رژیم اعدام شد. یادش همواره گرامی باد. در تهران هم، همچون خیلی شهرهای دیگر کارگران شاغل و کارگران بیکار و یا دانشجویان و دانش آموزان و ... وجود داشتند که با پذیرش تحلیل ها و مواضع سازمان ما حول رهنمودهای این سازمان فعالیت می کردند. در نتیجه به طور طبیعی می بایست با این نیروی مبارزاتی تماس گرفت و آنها را سازماندهی نمود. برای نمونه فعالیت رفقای ما در خانه کارگر مثال زدنی است. رفیق اشرف بخش کارگری را همراه با رفقا میر هادی کابلی و رفیق کارگر اسد رفیعیان شکل داده و هدایت آنها بر عهده داشت. با این که نیروهای سازشکار بخصوص طرفداران سازمان اپورتونیستی ای که نام چریکهای فدائی خلق را یدک می کشید، به لحاظ تعداد در خانه کارگر وزنه ای بودند، اما با فعالیت های خلاقانه رفیق اسد به عنوان یک کارگر آگاه که از یک خط و تحلیل انقلابی پیروی می کرد، آنها در بردن نظرات سازشکارانه خود به میان کارگران با مانع مواجه بودند.

موفقیت رفقای بخش کارگری ما در تهران در رابطه با تحصن معروف کارگران بیکار در وزارت کار امری بود که خشم مسئولین مداخلات طلب سازمان اپورتونیست شده را در نشریه کار در آورد و آنها در مقاله ای در کار شماره ۳۷ به تاریخ ۲۱ آذر ۵۸ تحت عنوان "اکنون میسم و آنارشیزم در حرف با هم دشمن اند، ولی در عمل دست همدیگر را می فشارند" علیه ما نوشته و موضع گرفتند. قبلاً این حزب توده بود که چریکهای فدائی خلق را "آنارشیزم" خوانده بود و حالا دست اندرکاران اپورتونیست و سازشکار این سازمان با تحریف مواضع و تحلیل های ما به تقلید از آن حزب خائن، ما را آنارشیزم خوانده و به این ترتیب همه اپورتونیسم و رذالت خود را به نمایش گذاشتند. برای اینکه پاسخ به پرسش شما به حاشیه نرود بهتر است به این موضوع بعداً بپردازیم.

داشتیم در مورد چگونگی فعالیت هایمان در تهران صحبت می کردم. خوب جدا از مسائلی که گفتم رفیق صیوری که در تهران بود جدا از یک هسته آموزشی که مسئولیت اش را داشت به کارهای دیگر هم می پرداخت. از جمله با توجه به این که تصمیم گرفتیم روابط دانشجویی حول تشکیلات را در یک چهارچوب متمرکز کنیم کل این روابط زیر نظر وی قرار گرفت. زیر نظر این رفیق بود که جنبش دانشجویی و دانش آموزی ۱۹ بهمن بعداً شکل گرفت.

از سوی دیگر ارتباط با برخی سازمان ها هم بود که توسط خود من و یا مشترکاً با رفقای دیگر انجام می شد. این را هم بگویم که وقتی جهت گسترش فعالیت های تشکیلاتمان مساله مالی اهمیت یافت جهت پاسخگویی به این امر در تهران شروع به سازماندهی چند تیم نظامی برای حل این مساله کردیم که در یک مورد کار به درگیری مسلحانه و مجروح شدن یکی از رفقا کشید. اینها برخی از مشخصه های شرایط بسیار دشواری بود که تشکیلات ما در چارچوب آن به وظایف مبارزاتی خود پاسخ می داد.

پرسش: گفتید که آنهایی که تحت نام سازمان چریکهای فدائی خلق ایران فعالیت می کردند در جریان فعالیت های رفقای تشکیلات شما در خانه کارگر چهره واقعی خود را به نمایش گذاشتند. لطفاً این موضوع را بیشتر توضیح دهید؟

پاسخ: درست است. اگر کسی فرصت کند و همین امروز برود و در اینترنت مقاله آنها تحت عنوان "اکنون میسم و آنارشیزم در حرف با هم دشمن اند، ولی در عمل دست همدیگر را می فشارند" که در نشریه کار شماره ۳۷ به تاریخ ۲۱ آذر ۵۸ درج شده را مطالعه کند چهره اپورتونیست و مداخلات طلب آنها را به عینه خواهد دید. در این مقاله، رهبری جریان منحن کار در مقابل فعالیت های رفقای ما در خانه کارگر زبان به شکایت گشوده و ماهیت برخورد های ضد کارگری خود را بار دیگر به نمایش گذاشته است.

همانطور که قبلاً گفتم رفقای ما در خانه کارگر فعالیت قابل توجهی داشتند و به اعتبار این فعالیت از نفوذ بالایی هم در بین کارگران برخوردار بودند. این البته در حالی بود که تعداد طرفداران جریان منحن کار و نیروهای سیاسی دیگر که در این مرکز فعالیت داشتند، بسیار بیشتر از نیروی ما در آن مجمع کارگری بود. اما فعالین آنها اغلب بر اساس همان خط سازشکارانه و مداخلات طلب رهبران خود با جمهوری اسلامی، به جای اینکه روحیه مبارزاتی کارگران را پرورش دهند و آنها را جهت رسیدن به مطالبات بر حقشان سازمان دهند با تبلیغات گمراه کننده خود که محتوایش تسلیم در مقابل حکام جدید و سازش با آنها بود به مشوش کردن ذهن کارگران پرداخته و سعی می کردند کارگران را در این مسیر با خود همراه سازند. گاه نیز برخی از کارگران با سخنرانی، نارضایتی خود را از سیاست سازمان چریکهای فدائی خلق ایران نشان می دادند. برای نمونه یک روز که خود من به خانه کارگر رفته بودم تا بحث ها و موضع گیری های مطرح در خانه کارگر را از نزدیک شاهد باشم و دنبال کنم شاهد سخنرانی کارگری بودم که به نمایندگی از کارگران خوزستان به تهران آمده بود. او در سخنرانی خود ضمن تشریح وضع زندگی همکارانش و برشمردن یک

سری از خواست های کارگران در خوزستان گفت: خوب ما آمده بودیم که در همکاری با کارگران تهران برای تحقق خواست هایمان کاری کنیم اما در اینجا به ما گفتند (منظورش نمایندگان سازمان غصب شده چریکهای فدائی خلق ایران بود) که چون دولت ملی است باید بیشتر به آنها وقت داد! او نارضایتی خود را به این نحو، از به اصطلاح رهنمود آن سازمان ابراز کرد.

خُب این نشان می داد که سازمانی که نشریه کار را منتشر می کرد و ما از آن به عنوان "جریان منحنی کار" یاد می کردیم چگونه بر مبنای تحلیل نادرست دست اندرکارانش از قدرت حاکمه و ملی و ضد امپریالیست قلمداد کردن جمهوری اسلامی، مبارزات کارگران را به کجراه می بردند و عملاً با خواست های آنها بازی می کردند. برغم داشتن یک پایگاه وسیع توده ای، آن سازمان به جای کوشش در سازماندهی مبارزه طبقاتی کارگران و رهبری این مبارزه که وظیفه هر نیروی کمونیستی می باشد، در تلاش بود تا انرژی انقلابی نهفته در مبارزات کارگران را به سمت دفاع از حاکمیت که به باور آنها متعلق به "خرده بورژوازی" و "ضد امپریالیست" بود کانالیزه کند. این سیاست را ما به عینه در برخورد های آنها در خانه کارگر شاهد بودیم. رهبران آن سازمان پیشاپیش در ۲۱ اسفند ۵۷ نامه سازشکارانه ای به بازرگان نوشته و دولت وی را "ملی" اعلام کرده بودند. در حالی که بازرگان اگر زمانی در دوره مصدق یک فرد ملی بود حال به عنوان نخست وزیر یک رژیم وابسته به امپریالیسم تماماً سیاست های ضد ملی و ضد خلقی خمینی و مرتجعین حول وی را به پیش می برد. البته او با استناد به گذشته و سابقه اش در دوره مصدق، خود را همچنان فردی ملی می خواند و سعی می کرد چهره ملایم و خیرخواهی به خود بگیرد. اما، عمل او (که معیار شناخت هم باید عمل باشد) جز این بود و در واقع وی با چهره غیر خشن به فریب توده ها می پرداخت. بازرگان در پاسخ به نامه سازشکارانه ۲۱ اسفند ۵۷ رهبران سازمان یاد شده، در اولین نطق تلویزیونی خود بعد از این نامه از "فدائیان خلق" تشکر نمود و آنرا امید بخش نامید. این فاکت از نمونه هائی است که به خوبی نشان می دهد که رژیم روی کار آورده شده توسط امپریالیست ها در کنفرانس گوادلوپ، از فریبکاری های عناصری چون بازرگان و رهبران سازشکار سازمان چریکهای فدائی خلق ایران برای تثبیت و تحکیم پایه های خود چه بهره ها می برد. این نکته هم باید یادآوری شود که دست اندرکاران سازمان مذکور که بازرگان و دولتش را ملی و خلقی معرفی و توده ها را به حمایت از دولت او دعوت می کردند، پس از تسخیر سفارت امریکا و استعفای بازرگان و سقوط دولتش، با فراموش کردن تحلیل های غیر واقعی خود از بازرگان، به سرعت رنگ عوض کرده و اینبار جهت دفاع از خمینی و دار و دسته اش، از بازرگان و همراهانش به عنوان "بورژوازی وابسته به لیبرال ها" یاد کردند.

واضح است که دولت بازرگان با توجه به ماهیت خود، در دفاع از نظام سرمایه داری وابسته حاکم، تحمل خانه کارگر مستقل را نداشت و به همین دلیل هم با حمله ارادل و اوباش حکومتی این مرکز برای مدتی بسته شد. اما از اوائل مهر ماه در بین کارگران بیکار جنب و جوشی برای باز پس گیری خانه کارگر شروع شد که بخش کارگری تشکیلات ما در جریان آن فعال بود. این کارگران در ۱۴ مهر ماه در مقابل وزارت کار دست به تجمع زدند تا ضمن دیدار با علی اسپهندی که بعد از داریوش فروهر وزیر کار شده بود، خواهان بازگشائی خانه کارگر شوند. البته کارگران مطالبات دیگری هم داشتند و تحویل گرفتن خانه کارگر تنها یکی از آنها بود. اما وزیر کار در مقابل خواست هیئت نمایندگی ۷ نفره کارگران بیکار خواهان دو هفته فرصت شد و گفت دو هفته دیگر مراجعه کنید. به این ترتیب کارگران که اغلب بیکار بودند تصمیم گرفتند ۵ آبان بار دیگر مقابل وزارت کار جمع شوند و اگر به خواست آنها ترتیب اثر داده نشد خود مستقیماً خانه کارگر را اشغال کنند. در این روز با توجه به وقت کثی وزیر کار دولت بازرگان و این که به خواست کارگران رسیدگی نشد، کارگران خود دست به کار شده و در ۵ آبان ماه خانه کارگر را به تصرف خود در آوردند.

کارگران سپس قرار گذاشتند که در ۱۴ آبان برای شنیدن نظرات نماینده وزارت کار در خانه کارگر جمع شوند. اما می دانیم که در ارتباط با رشد تضادهای درونی حکومت به خصوص در ارتباط با راه حل هائی که هر یک از جناح ها برای مقابله با توده های انقلابی ارائه می دادند، ملاقات بازرگان با نمایندگان امریکا و از جمله با برژنیسکی در الجزایر بر ملا گشت و او مجبور به استعفاء شد. اتفاقاً در ۱۴ آبان نماینده وزارت کار در خانه کارگر حضور یافته بود ولی در شرایط پیش آمده او حرفی برای گفتن نداشت و تنها با سخنان ریاکارانه خود خشم کارگران را برانگیخت. در چنین شرایطی کارگران تصمیم گرفتند روز ۲۱ آبان به طرف وزارت کار راهپیمائی کنند. در این روز در مقابل وزارت کار پاسداران با شلیک هوائی به مقابله با کارگران برخاستند اما کارگران خشمگین نرده ها و موانع را رد کرده و وارد وزارت کار شده و عملاً آنجا را اشغال نمودند. این واقعیات بیانگر آن بود که کارگران از چنان آگاهی سیاسی برخوردار بودند که فریب وعده های پوچ خدمت گزاران فریبکار به اسم عناصر ملی را نخورده و همچنان خواهان تحقق مطالبات برحق خویش بودند. واقعیتی که درست در نقطه مقابل تحلیل های سازمان چریکهای اشغال شده توسط باند نگهدار قرار داشت. اما شنیدنی است که اقدام مبارزاتی و شجاعانه کارگران در جهت تحقق خواسته های برحق خویش، با مخالفت شدید دست اندرکاران نشریه کار مواجه شد. با توجه به دفاع تشکیلات ما -چریکهای فدائی خلق ایران- از مبارزات این کارگران، آنها با انارشویست نامیدن "گروه اشرف" و تحریف نظر و مواضع ما این طور تبلیغ کردند که گویا ما با کار در میان کارگران و حمایت از مبارزات آنها در صدد سرنگونی جمهوری اسلامی بر آمده بودیم. عین جمله آنها چنین است: "گروه اشرف با این استدلال که ما به نان احتیاج داریم، و باید حرکت کنیم و در کشورهائی نظیر ایران تشکیلات اتحادیه ای برای کارگران ناممکن می باشد، مایل بودند که پشت هم حرکت کنند تا حاکمیت را به تنهائی و با شیوه های غیر علمی و بدون تشکل آگاهانه پرولتاریا سرنگون نمایند". بی ربط بودن این ادعا امروز برای هر مبارز مبتدی هم آشکار است. هر کسی می تواند درک کند که حمایت از کارگران بیکار برای تحقق خواست هایشان به هیچ وجه به معنی اقدام برای سرنگونی جمهوری اسلامی نبود و این اتهام که گویا ما معتقد بودیم که به صرف مبارزات کارگران در خانه کارگر تهران، رژیم حاکم سرنگون می شود، تنها موجب خنده بود. با اینحال گردانندگان نشریه کار که وظیفه پیشبرد سیاست های سازشکارانه و اپورتونیستی را در آن برهه تاریخی به عهده گرفته بودند، چنین اراجیفی را علیه تشکیلات ما اشاعه می دادند و با چنین روش ها و اتهامات زنی هائی که از معلمان توده ای خود یاد گرفته بودند سعی در ایزوله کردن ما داشتند و در همان حال می کوشیدند از این طریق ماهیت سازشکارانه راه حل های خود را لاپوشانی نمایند. نگاهی به رهنمود آنها برای کارگران بیکار تهران خود آموزنده است.

از نظر نشریه کار گویا "سیاست اصولی" این بود که کارگران بیکار به جای تحصن و اشغال وزارت کار، "ضمن راهپیمائی به وزارت کار" در مقابل آن وزارتخانه قطعنامه ای خوانده و سپس "راهپیمائی خویش را به سمت سفارت امریکا ادامه می دادند" و در آنجا هم قطعنامه ای خوانده و ضمن اعلام همبستگی با دانشجویان پیرو خط امام بر "ضرورت شرکت عملی کارگران به ویژه کارگران بیکار در مبارزه ضد امپریالیستی توده ها" تاکید نمایند. به این ترتیب رهبران سازمان در آن زمان به طور روشن قصد داشتند کارگران را به دنباله رو "دانشجویان پیرو خط امام" تبدیل کنند و چون این طرح از جمله با فعالیت های بخش کارگری چریکهای فدائی خلق ایران یا بقول آنها "انارشویستهای گروه اشرف دهقانی" با شکست مواجه شد خشم خود از این امر و ماهیت ضد کارگری خود را با جملات زیر در آن مقاله آشکار ساختند. ببینید چه رذالتی در این جملات موج می زند: "زمانی که توده های خرده بورژوازی و جناح سیاسی آن در حاکمیت در مبارزه با امپریالیسم امریکا و بورژوازی وابسته به لیبرال ها درگیر است و به طور طبیعی انتظار یاری فعال و نامحدود پرولتاریا را در این نبرد دارد وظیفه کارگران و نمایندگان سیاسی آنها

ست که از این مبارزه ضد امپریالیستی حمایت کنند. زمانی که چنین حمایتی نمی شود به طور طبیعی کارگران نا آگاه را متهم به امریکائی بودن می کنند. تنها نگاهی به این موضعگیری نشان می دهد که دست اندرکاران آن سازمان و نشریه کار تا چه حد در مرداب خیانت به طبقه کارگر غرق بودند که حتی امریکائی قلمداد کردن کارگران مبارز توسط دار و دسته خمینی و تبلیغات ننگین آنها علیه کارگران که به منظور تسهیل سرکوب آنها انجام می شد را نیز توجیه می کردند. آنها با دنباله روی آشکار از رژیم جنایتکار جمهوری، خواستار "یاری فعال و نامحدود" کارگران از حاکمیت موجود بودند و آن را با تمام قدرت در جامعه تبلیغ می کردند.

در همین نشریه کار شماره ۳۷ کارگران بیکار تهران با این اتهام که گویا مسائل سیاسی (که از نظر آنها در آن مقطع گویا در حمایت از خمینی و اشغال کنندگان سفارت امریکا یا به قول آنها در مبارزه به اصطلاح ضد امپریالیستی حاکمیت تجلی داشت) را درک نمی کنند مورد تحقیر قرار گرفته اند، از جمله با این جملات و عبارات: "آگاهی سیاسی توده کارگران بیکار پائین بوده"، "درک ضعیف آنان از مسائل سیاسی" و غیره. در حالی که اتفاقاً تنها با اندک تأمل روی خواسته های کارگران بیکار که در خود همین نشریه هم درج شده با روشنی کامل بیانگر آن است که کارگران خیلی جلوتر از دست اندرکاران نشریه کار و بقیه دست اندرکاران سازمان به یغما رفته چریکهای فدائی خلق ایران از چنان آگاهی سیاسی والائی برخوردار بودند که هم ماهیت واقعی بازرگان و دولتش را می شناختند و هم از ضدیت اش با کارگران آگاه بودند و از طرف دیگر متوجه سیطره سیستم سرمایهداری وابسته در کشور هم بودند و می دانستند که تا زمانی که "سرمایه دار مزدور نوکر امپریالیسم" و "اقتصاد وابسته" در ایران وجود داشته باشد بیکاری هم خواهد بود. در آن نشریه آمده است:

"بیکاران در جریان راهپیمائی خویش شعارهای زیر را می دادند. "به گفته بازرگان، کارگران بیکار، بر ضد انقلابند، بازرگان سازشکار، همراه برژنیسکی، تو ضدانقلابی"، "کارگران اتحاد بر علیه امریکا"، "کارگر و زحمتکش، دشمن امپریالیسم"، "سرمایه دار مزدور، نوکر امپریالیسم"، "کار اگر ایجاد نشه، امریکا اگر اخراج نشه، وعده و وعیدتون نمیشه"، "اقتصاد وابسته عامل هر بیکاری". در ضمن، کارگران بیکار خواسته های خود را نیز اینچنین فرمول بندی کرده بودند: "۱- ایجاد کار بدون سرمایه امپریالیستی ۲- حق بیمه بیکاری ۳- دفترچه بیمه درمانی برای کارگران و خانواده آنها ۴- تحویل خانه کارگر".

به راستی که با استناد به شعارها و خواسته های کارگران بیکار، با روشنی هر چه بیشتری می توان نگرش از بالا و بورژوا مابانه دست اندرکاران آن سازمان به اصطلاح چریکهای فدائی خلق ایران نسبت به کارگران مبارز و انقلابی را تشخیص داد.

می داند که پاسخ به سوال شما طولانی شد. اما با توضیحاتی که دادم این را هم می خواستم بگویم که مواضع و تبلیغات مورد اشاره از سازمان چریکهای فدائی خلق بعد از قیام بهمن، مربوط به ۲۱ آذر سال ۵۸ می باشد و مربوط به زمانی نیست که با انشعاب خرداد سال ۵۹ اکثریت آن سازمان به پابوس ارتجاع حاکم رفتند. امروز خیلی ها وقتی درباره اکثریت صحبت می کنند همکاری آنها در سرکوب نیروهای انقلابی برایشان برجستگی پیدا می کند که البته واقعیتی انکار ناپذیر می باشد اما نباید فراموش نمود که خیانت های این جماعت حتی قبل از انشعاب خرداد ۵۹ در تمام حوزه های فعالیت آن سازمان بروز داشته که مواضعشان در مقابله با خواست های کارگران بیکار در خانه کارگر تهران تنها یک نمونه آشکار از آن می باشد؛ همانطور که کرنش و دنباله روی در مقابل حزب خائن توده هم جلوه دیگری از این خیانت بود.

پرسش: در صحبت بالا یکی دو جا به دنباله روی "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" از حزب توده اشاره کردید. این موضوع البته روشن است که وقتی آن سازمان در آذر ماه سال ۵۸ به رغم همه مواضع ضدمردمی خمینی بعد از قیام بهمن باز هم این مزدور را شخصیتی ملی و ضد امپریالیست جلوه می دهد و به کارگران و نیرو های انقلابی هم ایراد می گیرد که چرا "یاری فعال و نامحدود" از وی نمی کنند، حتماً تحت تأثیر یک خط ارتجاعی قرار داشته که همانا خط حزب توده بود که با همه نیرو به حمایت از جمهوری اسلامی برخاسته بود. اما مرکزیت و دست اندرکاران آن سازمان در چه شرایطی بودند که از حزب توده تأثیر می گرفتند؟ و موضوع دیگر این که با توجه به رسوائی حزب توده در میان اعضاء و هواداران چه ارتباطی بین رهبری این سازمان با کهنه کاران حزب توده وجود داشته که به گونه ای که اشاره کردید بر اساس رهنمودهای مورد نظر آنها عمل می کردند؟

پاسخ: در مورد شرایطی که رهبری سازمان در آن قرار داشت باید توضیح بدهم که در آن مقطع باندی در رأس سازمان بود که با تئوری، نظرات و اخلاق و رفتار کمونیستی چریکهای فدائی خلق اولیه بیگانه بودند. اینها اساساً ناتوان تر از آن بودند که بتوانند سازمانی را رهبری کنند. به خصوص در شرایطی که سازمان ما در سراسر ایران با استقبال توده ها مواجه شده و بار توده ای پیدا کرده بود. در واقع آنها نه دانش، نه برنامه و نظرات انقلابی و نه توانایی لازم را برای هدایت این سازمان نداشتند. مثلاً با روی کار آمدن رژیم جدید به جای رژیم شاه انتظار به جا و منطقی از رهبری آن بود که دست به تحلیل در مورد این رژیم جدید زده و ماهیت آن را برای توده ها و اعضاء و هواداران فعال این سازمان روشن سازند و به این ترتیب برنامه عملی و تاکتیک و استراتژی مبارزاتی انقلابی در مقابله با این رژیم ارائه دهند. اما آنها که قادر به چنین کاری نبودند از انجام این کار سر باز می زدند. البته ناتوانی یک طرف قضیه است. آنها اگر از صداقت برخوردار بودند می توانستند در این رابطه به انبوه بدنه و هواداران صدیق و انقلابی که دور این سازمان جمع بودند، رجوع کرده و از آنها یاری بطلبند یا می بایست تن به یک مبارزه ایدئولوژیک سالم در سطح جنبش بدهند. اما این دار و دسته حاکم بر سازمان، کارشان باندبازی در داخل سازمان و در همان حال تصفیه سازمان از هر عنصر انقلابی و مخالف سیاست های سازشکارانه شده بود. به این معنا که از این حادثه به آن رویداد نظر عوض می کردند و در رابطه با اوضاع جاری جامعه یعنی با سنجش شرایط روز بسته به تمایلات عملی شان موضع می گرفتند و نشریه کار که هزاران خواننده در میان روشنفکران و نسل جوان داشت را به تریبونی برای نشر افکار فریبکارانه و منحط به منظور توجیه ماهیت ضد خلقی دار و دسته خمینی و رژیم جمهوری اسلامی تبدیل کرده بودند که یک نمونه اش موضع گیری ۱۸۰ درجه متفاوت از هم در مورد ماهیت بازرگان و دولت اش بود که در بالا به آن اشاره کردم. البته در تمام این موضع گیری ها و نظر دهی ها می توان یک خط ثابت را ملاحظه کرد که همانا سازشکاری و مماشات با رژیم حاکم بود با این هدف که با عدم درگیری با حاکمیت امکان فعالیت علنی را از دست ندهند.

اما در مورد نظر مثبت رهبری نسبت به حزب توده علیرغم نظر منفی اعضاء و هواداران سازمان نسبت به آن حزب، باید بگویم که افراد خط دهنده در رأس سازمان، کسانی چون فرخ نگهدار و جمشید طاهری پور بودند که ظاهراً از نظرات رفیق بیژن جزنی در مقابل نظرات رفیق مسعود احمدزاده دفاع می کردند؛ و البته در این کار از حمایت و همکاری دیگر همپالگی هایشان هم برخوردار بودند.

اگر در نظرات احمدزاده مرزبندی روشنی با حزب توده و رویزیونیسیم حاکم بر شوروی وجود داشت، جزنی بر عکس حزب توده را حزب طبقه کارگر ایران نامیده بود و با سوسیالیستی خواندن جامعه شوروی تحت حاکمیت رویزیونیسیم ها، حسن نظر خود را نسبت به شوروی کتمان نکرده بود. این واقعیت دستاویزی برای باند حاکم بر سازمان بود که بتوانند حسن نظر خود نسبت به حزب توده را توجیه نموده و به اشاعه نظرات حزب توده ای در سازمان بپردازند.

حزب توده اگر در میان مردم ایران به عنوان حزبی خائن شناخته می شد ولی از پشتیبانی اتحاد جماهیر شوروی آن زمان برخوردار بود که قدرتی جهانی محسوب می شد. این امر نیز دلیلی برای کشیده شدن باند حاکم بر سازمان به سوی حزب توده بود. شوروی و حزب توده وابسته به آن هم به طور رسمی و علنی از جمهوری اسلامی دفاع می کردند.

از سوی دیگر نباید فراموش کنیم که جزئی خطر عمده در جنبش را نه اپورتونیزم راست و یا حزب توده بلکه "اپورتونیزم چپ" و به زعم او نظرات رفیق احمدزاده معرفی کرده بود. این نیز زمینه ای برای دوری از ما و نزدیکی به حزب توده بود که مسئولین آن زمان سازمان از آن به نفع خود سود می بردند.

علاوه بر اینها امروز افراد بسیاری از تماس مخفیانه فرخ نگهدار با کهنه کاران حزب توده سخن می گویند و گفته می شود که او با توجه به نقشی که در رهبری سازمان پیدا کرده بود، از همان ابتدا با توده ای های کهنه کار در ارتباط قرار گرفته و نشست و بر خاست با حزب توده از همان ابتدا بین دو طرف بر قرار بود. بگذارید برای اینکه مستدل حرف زده باشم به مواردی که برخی از خود دست اندرکاران این ارتباطات آنرا تأیید کرده اند اشاره کنم. امیر مومبینی یکی از مسئولین آن زمان سازمان مزبور در مطلبی تحت عنوان "دو کلمه با فدائیان و مجاهدین" که در ۲۲ تیر ماه ۱۳۹۰ در سایت اخبار روز درج شد، می نویسد: "در یک برنامه ریزی فوق سری برای گفتگو با رهبری حزب توده ای ایران، با هدف ساکت کردن تهاجمات انتقادی حزب به سازمان، من و فتاپور و محمد دبیری فرد (حیدر) و بهمن و شادروان جواد با کیانوری و دکتر خاوری قراری اجرا کردیم. ما با یک ماشین سفید گل آلود که روی شماره ای آن هم گل مالی شده بود در محل قرار در خیابان شمیران حاضر شدیم. فتاپور ماشین را می راند و محل قرار هم در خانه ای پدری او بود. کسانی که همدیگر را می شناختند من و خاوری بودیم که هم در زندان اصفهان و هم در زندان قصر مدتی با هم بودیم. پس من و او باید همدیگر را شناسائی می کردیم تا قرار برقرار شود". بنا به نوشته مزبور این قرار در سال ۵۸ انجام شده است، امری که گوشه کوچکی از روابط این دو جریان و افراد دخیل در آن را آشکار می کند. در نوشته امیر مومبینی، منظور از بهمن، مسئول تبریز آن سازمان یعنی هادی میر مؤید و منظور از جواد، مسئول کردستان آنها، اکبر اکبری شاندیز می باشد که نام مستعارش در آن سازمان جواد بود.

مورد دیگر خاطرات محمد علی عموی از رهبران حزب توده می باشد. که برغم ندامت ها و مصاحبه هایش در زندان های جمهوری اسلامی خاطرات خود را تحت نام "صبر تلخ" منتشر نموده است. بدون اینکه بخواهم به کل این خاطرات بپردازم و درستی و نادرستی گفته هایش را روشن کنم تنها به نکاتی در رابطه با ارتباط این حزب با سازمان بعد از قیام اشاره می کنم. وی در خاطراتش می گوید که از همان دوران ستاد می کده، حزب توده در ارتباط با سازمان فدائی بوده. او مطرح کرده است که برای مدتی هم این ارتباط از طریق مهدی سامع و ابوالحسن خطیب پیش می رفته که با تغییر رابطه سامع با سازمان آن زمان این ارتباط به مصطفی مدنی داده شده است. عموی در این خاطرات از نشست های مرتب خودش و نورالدین کیانوری با رهبران آن زمان سازمان از جمله جمشید طاهری پور و فرخ نگهدار نوشته است. بد نیست در اینجا به اظهار نظر مصطفی مدنی نیز که در آن زمان از مسئولین سازمان و سردبیر نشریه کار بود، اشاره بکنم. (این را هم باید دانست که وی در مصاحبه ای مطرح کرده که با این که پایه گذار و سردبیر نشریه کار بوده ولی مسئول رسمی نشریه، حیدر- محمد دبیری فرد بود. با این توضیح که: "در فاصله انتشار شماره های دو و سه نشریه، رفیق فرخ نگهدار در مورد رفیق حیدر نیز گفت او عضو کمیته مرکزی ست که تازه از خارج آمده است. چون مسئول نشریه می بایست عضو کمیته مرکزی باشد ما ایشان را به عنوان مسئول نشریه در هیات تحریریه جایگزین کرده ایم". نقل از "مصاحبه شورای سردبیران سایت کار آنلاین با رفیق مصطفی مدنی- بخش اول").

مصطفی مدنی اخیراً "به مناسبت هشتادمین سالگرد بنیانگذاری حزب توده ایران" مطلبی تحت عنوان "بازتاب اندیشه های حزب توده بر سازمان فدائیان خلق" نوشته است که مطالعه مطلب مزبور از "صدها رشته مرئی و نامرئی" که امثال وی را به حزب توده "پیوند" می دهد، حکایت می کند؛ جالب است که پس از این همه خیانت های آشکار حزب توده در دوران جمهوری اسلامی باز هم رهبران خائن این حزب برای امثال مدنی حامل "کوله باری مملو از یک عمر تجربه دیپلماسی" می باشند. در اینجا نمی‌خواهم به انحرافات و نادرستی های این نوشته بپردازم بلکه تنها قصدم این است که تا حدی اوضاع سازمان آن زمان و روابطش با حزب توده خائن را از زبان خود دست اندرکاران آن موقع سازمان منعکس کنم. او می نویسد: "از نورالدین کیانوری دبیرکل حزب توده هر هفته، پرسش و پاسخی به چاپ می رسید که به زبانی عامه فهم برای ساده ترین مسائل پیش روی حکومت پاسخی درخور ذائقه روحانیت داشت و در ابعادی وسیع پخش می شد. این دفترچه حتی مرجعی شده بود برای بسیاری نیروهای فدائی که علیرغم مخالف بودن با حزب توده، مسائل حاد روز را جواب بگیرند." چقدر این گفته با روشنی تمام ناتوانی رهبری آن زمان سازمان در ارائه تحلیل های زنده از شرایط جاری جامعه و وسعت تاثیر گیری نیروهای آن از نظرات ضد انقلابی حزب توده را آشکار می کند. این گفته همچنین نشان می دهد که در فقدان تحلیل واقع گرانه و انقلابی از مسایل حاد و مهم در جامعه آن روز در سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، چگونه شرایط در درون آن سازمان برای اشاعه دیدگاه های توده ای های "با تجربه"! فراهم و تسهیل شده است. بگذارید پرسش شما را با این تاکید تمام کنم که رابطه و نفوذ حزب توده در سازمان آن زمان به بررسی مفصل تری نیاز دارد که باید در جای خودش به آن پرداخت و من در اینجا به همین حدی که در اینجا گفته شد، بسنده می کنم.

پرسش: اجازه دهید تا به موضوعات دیگری بپردازم. تا قبل از سازماندهی جنبش دانشجویی و دانش آموزی ۱۹ بهمن رفقای هواداری که دانش آموز یا دانشجو بودند چگونه در ارتباط قرار می گرفتند؟

پاسخ: ارتباط اغلب به طور طبیعی از طریق آشنایانی که با تشکیلات ما در تماس بودند، صورت می گرفت. البته ممکن بود که رفقای هم در ارتباط مستقیم قرار بگیرند. برای نمونه من خودم با دو رفیق دانشجو در ارتباط مستقیم بودم. رفقا کاووس طورسواد کوهی(مهدی) و شاهین علی دوستی(اصغر) که اولی دانشجوی مدرسه عالی بازرگانی و دومی دانشجوی رشته پزشکی دانشگاه ملی بود. من همراه با این دو رفیق یک هسته آموزشی داشتم. آنها ضمن فعالیت در دانشکده هائی که در آنجا تحصیل می کردند روابطشان با تشکیلات از طریق من پیش می رفت. بعداً که سازمان تصمیم به سر و سامان دادن به روابط دانشجویی خود گرفت و جنبش دانشجویی ۱۹ بهمن شکل گرفت این دو رفیق نیز به آن قسمت منتقل شدند. بد نیست همین جا اضافه کنم که بعد از انشعاب غیر اصولی سال ۶۰ در تشکیلات ما، هر دو این رفقا در ارتباط با بخش منشعبین قرار گرفته و رفیق کاووس در اواخر سال ۶۰ در جنگل های مازندران به شهادت رسید و رفیق اصغر در کردستان جان باخت. یاد هر دو این رفقا گرامی باد.

پرسش: از هسته آموزشی نام بردید لطفاً درباره سیستم آموزشی در این هسته و کلاً در تشکیلات کمی توضیح بدهید. پاسخ: در هسته فوق الذکر که به طور طبیعی مسؤولیت آموزشی اش بر عهده ام بود؛ ما در مورد هر پرسشی که رفقا داشتند بحث کرده و بعد کتاب هائی را در رابطه با آن موضوع معرفی می کردیم. یکی دیگر از تاکیدات ما مطالعه مطالب منتشر شده از سوی مخالفین تشکیلات بود. از رفقا می خواستیم که حتماً مطالعه نشریات مخالفین را در برنامه خود قرار داده و سپس هر سوالی در این زمینه برایشان مطرح می شد را در جمع طرح کنند. در مقطعی هم یکی از نوشته‌جات سازمان اپورتونیست شده چریکهای فدائی خلق ایران را سه نفری می خواندیم و در هر موردی که رفقا

سوالی داشتند توضیحات لازم را می دادیم که اتفاقاً به پیشنهاد رفیق اصغر این توضیحات را یکی از رفقا می نوشت تا بعداً آنرا با حک و اصلاح لازم در اختیار دیگران هم قرار دهیم که البته عملاً چنین فرصتی پیش نیامد. همچنین در رابطه با برنامه آموزشی باید اضافه کنم که با توجه به کتاب ها و جزوات مختلفی که سازمان ما منتشر می کرد به طور طبیعی مطالعه این کتاب ها و پاسخ به سوالاتی که ممکن بود مطرح باشند هم در دستور کار ما بود و نیز مطالعه آثار کلاسیک مارکسیستی بخش همیشگی از برنامه آموزشی رفقا بود. بگذارید تاکید کنم که سطح آگاهی رفقای هر هسته یا جمع و حد مطالعات مارکسیستی و تجربیات عملی آنها به طور طبیعی تعیین کننده آنچه باید مورد مطالعه قرار گیرد می باشد. کلاً مضمون اصلی فعالیت های آموزشی ما به صورتی بود که شرح دادم.

پرسش: آیا شما جدا از برنامه های آموزشی نظری، برنامه های آموزشی عملی هم داشتید؟

پاسخ: بله. بعد از اینکه فعالیت های رفقا در کردستان تا حدی گسترش یافت ما مبادرت به سازماندهی یک دوره آموزش نظامی برای رفقای مرتبط با سازمان خودمان کردیم. که تحت مسئولیت شاخه کردستان قرار داشت. به دنبال این برنامه تعدادی از رفقا از قسمت های مختلف ایران انتخاب و به کردستان اعزام می شدند و رفقا در این برنامه ها طرز کار با اسلحه های مختلف و پرتاب نارنجک و خلاصه امور نظامی را فرا می گرفتند. البته تا زمانی که این دوره را می گذراندند تمرین های ورزشی و فعالیت های بدنی برای افزایش توان جسمی نیز به آنها آموزش داده می شد. این را هم بگویم که ما این برنامه ها را به یاد رفیق علی اکبر صفائی فراهانی فرمانده دسته پارتیزانی جنگل (در حماسه سپاهکل) به همین اسم نامگذاری کرده بودیم. بعدها برنامه ای جهت اعزام تعدادی از رفقا به فلسطین هم مقابل خود گذاشتیم که تنها کارهای اولیه اش انجام شد ولی با انشعاب سال ۶۰ در سازمان این مساله منتفی شد.

(ادامه دارد)

به نقل از: پیام فدائی، ارگان چریکهای فدائی خلق ایران شماره ۲۶۷، مهر ماه ۱۴۰۰